

# مارکسیسم زدایی از مارکس

پدرام سهرابلو



این روزها که کمیت اقتصاد جهان لنگ است و نشانه‌های نیز از احتمال بهبود اوضاع در کوتاه مدت - به گفته کارشناسان اقتصادی- مشاهده نمی‌شود، سازمان‌ها و تشکلهای و سندیکاهای چپگرا و کارگری بر دامنه فعالیت‌های خود در کشورهای حامی نظام بازار آزاد افزوده‌اند تا هم انتقادات و اعتراضات خود را به روند اداره امور با صدایی پرطنین به گوش تصمیم‌گیران و مخاطبان برسانند و هم با ارایه راهکارهایی برای عبور از بحران بر شمار طرفداران و حامیان خود بیفزایند تا بلکه با جلب حمایت مردم بتوانند با در دست گرفتن سکان مدیریتی، سیاست‌های غلط اقتصادی رایج در جوامع سرمایه‌داری را به زعم خود اصلاح کنند. باز سخن از "بحران در نظام سرمایه‌داری" است. بحرانی که از اواخر تابستان گذشته رخ نموده است و هنوز که هنوز است- با وجود تمهیداتی که اندیشیده شده- هر روز قربانیان جدیدی می‌گیرد. کارخانه‌ها و موسسات ورشکسته، کارگران اخراج شده، تولیدات انبار شده و بدون مشتری، بازارهای بورس گرفتار آفت ارزش و افزایش نارضایتی‌های اجتماعی از جمله آثار این بحران اقتصادی هستند. بیش از یکصد و پنجاه سال از پیش‌بینی کارل مارکس در خصوص درون‌زا و ناگزیر بودن بحران در نظام سرمایه‌داری و محکومیت آن به اضمحلال و فروپاشی می‌گذرد و اگر چه هر از گاهی بحران در اشکال مختلف اما با پیامدهای واحد، خود را بر نظام بازار آزاد تحمیل کرده است اما همچنان سیستم سرمایه‌داری به حیات خود ادامه می‌دهد. ماه مه میلادی نماد و نقطه عطف تلاش‌ها و مبارزاتی است که چپ‌گرایان جهان در جهت آنچه که رفع تبعیض از مناسبات حاکم بر جهان به نفع استقرار نظامی عادلانه تر مه خوانند انجام می‌دهند. اول ماه مه که در بیشتر کشورها به نام روز جهانی کارگر به رسمیت شناخته شده است و پنجم ماه مه مصادف است با تولد کارل مارکس (۱۸۱۸-۱۸۸۳) که به زعم حامیان و هوادارانش الهام بخش مبارزات کارگری در جهان در قامت یک اندیشمند و مبارز سیاسی بوده است. مارکس از جمله معدود چهره‌هایی است که پیرامون او و آرا و اندیشه‌هایش مناقشات و مباحثات پرده‌های درگرفته است. نظرات و عقاید گوناگونی درباره مارکس و میراث فکری وی وجود دارد. از کسانی که خود را پیروان و دنبال‌کنندگان طریق و

اندیشه او می‌دانند تا افرادی که نقد همه جانبه‌ای بر آراء او وارد می‌کنند همگی به نوعی متأثر از مارکس و اندیشه‌های او محسوب می‌شوند. این همه نشان‌دهنده آن است که مارکس را در سپهر اندیشه و عمل سیاسی نمی‌توان نادیده گرفت و بر نفوذ عقاید و نظرات وی نمی‌توان چشم پوشید. مارکس آشکارا به لحاظ فکری تحت تاثیر "مکتب ایده آلیسم آلمانی، اقتصاد سیاسی انگلستان و سوسیالیسم فرانسوی" بود و احتمالا توانایی وی در ترکیب و تلفیق این سه نحله و ابداع جامعه‌شناسی سیاسی و کشف آنچه که او "ماتریالیسم دیالکتیک" نامید موجب شده است تا میراث فکری او همچنان مورد توجه اصحاب اندیشه و عمل قرار گیرد. او معتقد بود که توانسته است ضمن ارایه نظریه ماتریالیسم تاریخی و نقش پراکسیس یا کار انسان به عنوان نقطه عزم در تبیین تحولات اجتماعی، فلسفه ایده آلیستی را بر روی دو پای خود قرار دهد. این وجه تئوریک زندگی او را اگر در کنار تکاپو و تلاش وی در جهت سازماندهی و آگاهی بخشی به آنچه که او طبقه "پرولتاریا" نامیده است قرار دهیم دلایل اقبال عمومی به او در مقایسه با دیگر اندیشمندان و صاحب‌نظران آشکارتر خواهد شد. زندگی و فعالیت‌های اجتماعی مارکس رابطه تنگاتنگی با نظرات او به خصوص مفهوم "پراکسیس" دارد. مفهوم "پراکسیس" در اندیشه مارکس به معنای "کار انسان در تاریخ" عمیقاً معنایی اراده‌گرایانه دارد. پراکسیس مفهومی است که از ترکیب دو عنصر عین و ذهن ساخته می‌شود و موتور محرکه تاریخ بشر و سازنده جهان‌هاست و نمودهاست. هر چند که به عقیده مارکس انسان‌ها غالباً از واقعیت تعیین‌کننده پراکسیس آگاهی ندارند و نمی‌دانند که نهادهای اجتماعی، روابط تولید و اشکال مختلف آگاهی، مخلوقات و مصنوعات پراکسیس یا کار آنها هستند. اراده‌گرایی نهفته در مفهوم پراکسیس آنجا بروز عینی‌تری می‌یابد که به زعم مارکس انسانها نسبت به کار خود "آگاهی" می‌یابند. اگرچه او استدلال می‌کند که تنها طبقه‌ای که قادر به کسب آگاهی در جهت برساختن جامعه‌ای مبتنی بر نیازها و مطلوبات خود است و نهایتاً به گفته مارکس طومار جهان سرمایه‌داری و ایدئولوژی فردگرایی آن را در هم می‌پیچد و جامعه‌ای متناسب با امال و ارزش‌های انسانی تاسیس می‌کند طبقه "پرولتاریا" است. با این وجود

و بر خلاف پیش‌بینی مارکس مبنی بر قریب الوقوع بودن انقلاب‌های اجتماعی سوسیالیستی در اروپای غربی که نماد جهان سرمایه‌داری و صنعتی به شمار می‌رفتند- گو اینکه هنوز نیز این گونه‌اند- و علیرغم تغییرات چشمگیری که در زندگی مادی و فرهنگی طبقه کارگر در آن جوامع پدید آمده است و این طبقه به میزان چشمگیری به آگاهی طبقاتی نایل شده و بر منافع و علایق خویش واقف گردیده است اما از آنچه که مارکس در انتظار وقوع آن بود اثری دیده نمی‌شود و طبقه کارگر نیز تمایلی به گام نهادن در آن مسیر ندارد. صاحبان نظر و بازیگران و کنشگران سیاسی دلایل چندی در عدم تحقق پیش‌بینی‌های مارکس برشمرده‌اند. از اشتباه مارکس در فهم و ارایه نظریه "ارزش افزوده" و خطای تئوریک وی در اصالت دادن به کار به عنوان یگانه منبع تولید ارزش تا پیچیده‌شدن روابط تولید در ارتباط با پیچیدگی‌ها و تمایزاتی که انواع سرمایه را پدید آورده است. حتی عده‌ای معتقدند که آثار و مکتوبات مارکس بیش از آنکه به کار هواداران و پیروان او بیاید مطلوب کار نظام سرمایه‌داری و تئوری‌پردازان و برنامه‌ریزان آن بوده است تا به نقاط ضعف خود آگاه شوند و درصدد کنترل و رفع آن‌ها برآیند. به باور عده‌ای شکل‌گیری اندیشه دولت رفاه و تحقق عینی آن محصول نفوذ اندیشه‌های مارکس در فضای گفتمانی حاکم بر نظام اقتصاد آزاد بوده است تا ضمن حفظ مالکیت خصوصی که اساس این سیستم اقتصادی به شمار می‌آید شرایط زندگی کارگران را بهبود بخشد. در عین حال عده‌ای نیز ظهور طبقه متوسط جدید را عامل و مانعی بر سر راه تحقق انقلاب پرولتاریایی قلمداد می‌کنند و عده‌ای را نیز عقیده بر این است که طبقه کارگر- به خصوص در جوامع صنعتی پیشرفته- از همبستگی و انسجامی که پیشتر انتظار می‌رفت برخوردار نیست و فرآیند تقسیم کار، به درون طبقه کارگر نیز راه یافته و تقسیمات درون طبقه‌ای ایجاد کرده است که مانع از اتحاد و همبستگی کارگران می‌شود. اگرچه تحلیل‌ها و پیش‌بینی‌های مارکس از آینده تحولات اجتماعی جامه تحقق نبوشیده و بسیاری از پیش‌بینی‌های او نادرست از آب درآمده، میراث فکری او به عنوان یک اندیشمند معتقد به مدرنیته و اصالت انسان- با یادآوری اینکه او از طبقه به عنوان واحد تحلیل و ارزیابی مناسبات اجتماعی بهره می‌گرفت- که دغدغه اصلی‌اش به گفته خود او باز کردن یوغ ستم و زنجیر بهره‌کشی و ادبار از پای انسانها بود تاثیر شگرفی بر حیات سیاسی و اجتماعی بر جای گذاشته است. سراسر قرن بیستم بسیاری از دولت‌ها و احزاب سیاسی در پی تقدیس آرا و نظرات مارکس و تحمیل آنها به واقعیات بودند اما امروزه و با روند تقدس زدایی که پیامد فروپاشی بلوک شرق و ایدئولوژی کمونیستی پشتیبان آن بود، اندیشه‌ها و نظرات مارکس مانند هر اندیشمند و صاحب نظر دیگری به مثابه یک امر زمینی مورد نقد و بحث قرار می‌گیرد و اعتبار آن در ارتباط با واقعیت جاری سنجیده می‌شود. دوره ای که اسطوره‌های پیرامون آموزه‌ها و شخصیت او را کاملاً خواهد زدود و او را چون اندیشمندی صاحب نظر و خلاق در جایگاه واقعی خود خواهد نشاناند.▲